همدان پیام
پیام تاریخ، تمدن و فرهنگ مادستان

ویژه کودکان و نوجوانان
ضمیمه شنبه‌های روزنامه همدان‌پیام
پنج‌شنبـــه
۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴

صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
نصرت ا... طاقتی احسن
سردبیر: یدا... طاقتی احسن
همراه سردبیر: ۰۹۱۸۳۱۵۱۴۳۷

تلفن:۳۸۲۶۴۴۳۳ (۰۸۱)
دورنگار: ۳۸۲۸۹۰۱۳ (۰۸۱)
لیتوگرافی و چاپ: پیام رسانه (همدان)

نشانی: همدان، خیابان مهدیه، روبروی دبیرستان شریعتی، ساختمان پیام
www.hamedanpayam.com
info@Hamedanpayam.com

شعر برف

برف آمده شبانه
رو پشت‌بام خانه
برف آمده رو گل‌ها
رو حوض و باغچه‌ی ما
زمین سفید هوا سرد
ببین که برف چها کرد
رو جاده‌ها نشسته
رو مسجد و گلدسته
برف قاصد بهاره
زمستان‌ها می‌باره
سلام سلام سپیدی!
دیشب ز راه رسیدی؟

شاعر: پروین دولت‌آبادی

طرح: شاپره - مریم باغی

شاپره
روزنامه همدان پیام
ویژه کودکان و نوجوانان ★ شماره ۱۷۳
پنجشنبه ★ ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴
ضمیمه رایگان روزنامه ۲۵۲۳

کتاب
دوست جاودان

★ طرح: شاپره - احمد سوری

شاپره
ضمیمه روزنامه ۲۵۲۳
پنجشنبه ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴
شماره ۱۷۳

اخبـــار کودکانـــه

همدان میزبان نمایشگاه ملی کتاب کودک و نوجوان است

همدان هفته گذشـته میزبان نمایشگاه ملی کتاب کودک و نوجوان با حضور ۱۷۵ ناشـر برجسته کشوری و استانی شد که در این نمایشگاه شاپره به عنوان نشریه کودکان و نوجوانان نیز غرفه‌ای جداگانه داشت.

بـه گزارش خبرنگار ما، نشـریه شـاپره از زیر مجموعه‌های روزنامه همدان پیام اسـت کـه برای کـودکان و نوجوانان این اسـتان چاپ می‌شود. در این نمایشـگاه ۲۵ هزار عنوان کتاب با موضوعات مختلف در این نمایشـگاه عرضه و کتاب ها با ۳۰ درصد تخفیف به علاقمندان عرضه شد.

در این نمایشگاه دستاورد های دستگاههای فرهنگی و قرآنی نیز در قالب ۱۴ غرفه به علاقمندان عرضه شد.

به گفته مسـئولان سـرانه کتابخوانی در اسـتان همدان در هفتـه ۸۸ دقیقـه و در روز ۱۳ دقیقـه اسـت و این اسـتان در حوزه کتابخوانـی دیجیتالـی جزو ۱۰ استان برتر اما در کتابخوانـی مکتوب جـزو ۱۰ اسـتان آخر در سـطح کشور اسـت. همچنین در این اسـتان همدان ۱۱۰ کتابخانـه زیـر مجموعه نهاد کتابخانه هـای عمومی و بیش از ۳۰۰ کتابخانـه تحت پوشـش کانون هـای فرهنگی و هنری مساجد اسـت اما با فعالیت ۱۰۴ چاپخانه و لیتوگرافی همدان جزو پنج استان برتر کشور هستیم.

معرفی کتب کانون در نمایشگاه همدان

بیـش از ۲۰۰ عنـوان کتاب و سـرگرمی از تولیدات کانون پـرورش فکـری کـودکان و نوجوانان در نمایشگاه سراسری کتاب همدان معرفی می شود.

بـه گـزارش روابـط عمومی اداره کل کانـون پرورش فکری کـودکان و نوجوانـان اسـتان همـدان، نخسـتین نمایشـگاه سراسـری کتـاب کـودک و نوجوان در همدان با حضور فعال کانـون در عرصه معرفی کتاب، سـرگرمی و انجام فعالیت‌های فرهنگی، هنـری در حال انجام است.

مدیر کل کانون استان همدان در حاشـیه مراسـم افتتاحیـه نمایشـگاه تصریح کرد: بیش از ۲۰۰ عنـوان کتاب، سـرگرمی از جدیدترین تولیـدات کانون پـرورش فکـری کـودکان و نوجوانان در نخستین نمایشگاه سراسری کتاب در معرض دید علاقمندان قرار گرفت.

سید محمد رضا جوادی با بیان اینکه کتـاب و کتابخوانی برای گروه سنی کودک ونوجوان یک ضرورت است و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی باید به گونه‌ای باشد که نگاه و توجه مردم بویژه کودکان و نوجوانان به کتاب و کتابخوانی گرایش پیدا کند.

مدیـر کل کانـون از اجـرای برنامـه های فرهنگـی، هنری و ادبی در نمایشـگاه خبـر داد و افزود:در طول مـدت برگزاری نمایشـگاه کتاب کانـون با نگاه فرهنگی به مجموعه وارد شـده و برنامه‌هـای مختلفـی از جمله نشست با نویسـندگان، کارگاه نوشـتن خلاق، انتخاب بهترین جملـه در مـورد کتـاب، کتاب سازی، معرفی شـخصیت شعرا و نویسـندگان همدانی، کارگاه داسـتان نویسـی، اجرای بازی هـای بومـی و محلـی، معرفی کتـاب، معرفی کتابخانه سـیار، غرفه سفالگری، تشکیل کارگاه شعر، نجوم و اجرای برنامه‌های دینی را برگزار کرد.

نقد کتاب در همدان:

نقد و بررسی کتاب 'یخی که عاشق خورشید شد'

کتاب 'یخی که عاشق خورشید شـد' با حضـور رضـا موزونی نویسنده مطرح کتاب کودک در همدان نقد و بررسی شد.

رضا موزونی نویسنده و مدیر کل کانـون اسـتان کرمانشـاه در ایـن نشسـت صمیمی خاطر نشـان کرد: کتاب پنجره تخیل و اندیشـه‌های نـاب را به روی کـودکان و نوجوانـان بـاز می کنـد. کـودکان و نوجوانـان با کتـاب انس بگیرنـد و با دیدن فیلم‌های خوب و انیمیشن سعی در برقراری ارتباط خود با دنیای نوشتن بیشتر کنند.

موزونـی تصریح کـرد: اولین کتابی که نوشـتم سی ساله بودم و ۲۲ سـال در کانـون با اسـم کتـاب مانوس و همدم هسـتم و خواسـت خـودم از خداوند دوران کودکـی نیـز همان بوده اسـت. کتاب «یخی که عاشـق خورشید شد»نوشته رضا موزونی و تصویرگری میثم موسوی برای مخاطبان گروه‌های سنی«ب و ج» در روایتی ساده سعی دارد تقابل دو جهان متضاد را برای کودکان شرح دهد.

در آغاز این کتاب می‌خوانیم: «زمسـتان تمام شده و بهارآمده بـود. گل‌هـا و گیاهـان، یکـی یکی سرشـان را از خاک بیرون می‌آوردند. تکه یخ کنار سـنگ بزرگ نشسته بود. تمام زمستان سرش را به سینه سنگ گذاشته بود، جای خوبـی برای خوابیدن بود. باد سـردی کـه از قله کوه می‌وزیـد، تن یـخ را سـفت و محکم کرده بود. تن‌اش شفاف و بلـوری شـده‌بود، تکـه یخ با خوشحالی به خورشید نگاه کرد و لـذت برد. بعد بـا صدای بلند گفت: سلام خورشید...»

شاپره
ضمیمه روزنامه ۲۵۲۳
پنجشنبه ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴
شماره ۱۷۳

کاردستی

عروسک با کاج

مواد لازم:
میوه مخروطی درخت کاج
پارچه نمدی یا مقوا
توپ پینگ پونگ و یا مهره های چوبی
چسب مایع
قیچی
سوزن و نخ
ماژیک سی دی
ساخت کاردستی

طرز ساخت این عروسک های زیبا بسیار ساده است.
ابتدا پارچه نمدی را به شکل ربع دایره بریده و به شکل کلاه مخروطی با نخ و سوزن بدوزید
بعد سر عروسک را با چسب مابع به کلاه و میوه درخت کاج متصل کنید
در انتها دست و پای عروسک را با قیچی ببرید و بچسبانید و در آخرین مرحله اجزای صورت نوزاد را با ماژیک سی دی مانند عکس کاردستی زیر نقاشی کنید. کاردستی عروسک دست ساز شما آماده است.

۱

۲

۳

رنگ آمیزی

شاپره
ضمیمه روزنامه ۲۵۳
پنجشنبه ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴
شماره ۱۷۳

داستانک

برفـــی من!

مـادر بـا یک لیوان شـیر داغ داخل اتاق شـد. درجـه را از زیر زبـان یلدا بیرون کشـید و گفت:«خدای مـن!...۳۵ در جه تـب داری؟!...نگفتم،رفتی بیـرون لباس گرم بپوش!...»

یلدا با صدای گرفتـه ای گفت:«مادر دیرتون شـد،نمی رین سـر کار؟»مادر کنار تخت یلدا نشسـت و گفت:«نه عزیزم!...چطـور می تونم تو رو اینطوری تنها بذارم؟» یلدا لیوان شـیر را سرکشـید و گفت:«پس بچه هـای مریضی که بهتـون احتیاج دارن چی؟» مادر یلدا را بوسـید و گفت:«عزیزم نگران نباش!...من که تنها دکتر بیمارسـتان نیسـتم!»یلدا گفت:«دیگه زمستونو دوسـت ندارم،وقتـی مـی آد همهٔ بچـه ها رو مریض می کنه!»

مـادر یلدا را نوازش کـرد و گفت:«گلم، این چه حرفیه؟...اگه زمستون نباشه، برفم نمی آد. برف که نیاد، چطوری خاک سـیراب بشـه تو فصل بهار جونه بزنه و سبز بشه؟...رودخونه ها چطوری پر آب بشن؟...تو که زمستون رو خیلی دوست داشتی؟...یادته پارسال، وسط حیاط چه آدم برفی قشنگی درسـت کرده بودیم؟!»یلدا چیزی نگفت. توی تختش خوابید و چشمهایش را بسـت؛ چهـره زیبای آدم برفیـش را به یاد آورد و زیـر لب گفت:«بهـار بدجنس!طفلکی، برفی، دوست خوبمو آب کرد!»

کم کم پلکهایش سـنگین شد.ناگهان صدایی را شـنید:«یلداااااا!...یلداااااااا!».یلدا ترسید از جا

بلند شـد و صدا زد:«مادر!... مادر!...» اما جوابی نشـنید.صدا از تـوی حیاط می آمد. از پشـت پنجـره نگاهی بـه بیرون انداخـت و آن را باز کرد. دوباره صـدا را شـنید:«یلدا!...یلدا!» یلدا هرچه نگاه کرد،کسـی را ندید.صدا گفت:«منم برفی!» یلـدا با تعجب گفت:«امکان نداره، برفی مدتها پیش آب شد و مرد!»

صـدا خندیـد وگفت:«بلـه آب شـدم ولـی نمردم؛فقـط بـه قطره های آب تبدیل شـدم و توی زمین فرو رفتم. سـفره های زیر زمینی را دیدم. از قنات ها جوشـیدم و همراه رودخانه از باغ ها و جنگل ها گذشتم و به دریا رسیدم!... با گرمای خورشید، بخار شدم و به آسمون رفتم. به آسـمون نگاه کن!» یلدا به آسمان نگاه کرد. ابر خاکستری از آسـمان برایشان دست تکان داد و یک دامن شـکوفه بلوری روی سرشـان پاشـید. یلدا خندید و گفت:«پس کجایی؟...چرا نمی بینمت؟» برفی جـواب داد:«چطور منو نمی بینی؟من اینجام!...کنار پنجره، توی حیاط، روی درخت، بیا و دوباره منو بسـاز!» یلدا گفت:«نمی شـه، نمی تونم!...حالـم خیلی بـده، نمی بینی چقدر تب دارم؟ دانه ای برف روی پیشانی یلدا نشسـت. برفی گفت:«شوخی می کنی؟...تو که حالت از منم بهتره!»

«یلدا!...یلـدا جون!...بیداری؟» قبـل از اینکه در باز شـود، یلدا پنجره را بسـت و دوید توی تختـش. مادر با سـینی غـذا وارد شـد. یلدا سـلام کرد و گفت:«مادرجون، کجـا بودین؟... چراهرچی صداتون زدم جوابمو ندادین؟»

مادر کنار یلدا نشست و قاشق غذا را دهانش گذاشت و گفت:«ولی من به جز صدای خروپفت چیزدیگه ای نشـنیدم!...» غذایش که تمام شد، مادر معاینه اش کرد و گفت:«خدا رو شکر،دیگه تـب نداری!...اگه بخوای، مـی تونی بری حیاط بازی کنـی، یه نفر منتظرته!» یلدا دوید پشـت پنجـره و با خوشـحالی فریـاد زد:«خدای من برفی!...برفی من برگشته!»

«لیلا صادق محمدی»

معما برای دانشمندان کوچک

۱- مردی خانه ای مکعب شکل دارد که تمام پنجره هایش رو به جنوب باز می شود. در زمسـتان یک خرس گرسنه با خانه اش حمله می کند، خرس چه رنگی بوده است؟

۲- هفده تا سـیب روی میز اسـت، اگر علی دوتا سیب بردارد، او چند تا سیب دارد؟

۳- مردی ادعـا می کند که می تواند نتیجه تمام مسـابقات فوتبال را در لحظه شروع بگوید، چه طور چنین چیزی ممکن است؟

۴- چرا مردم چین بیشتر از مردم ژاپن برنج می خورند؟!

۵- سینا برای روشن کردن آتش، لوازم زیر را دارد:
ده عدد شمع، چهارده تکه چوب، دو بسته کبریت، یک چراغ الکلی. سینا اول از همه کدام یک از لوازم بالا را روشن می کند؟

۶- به نظر شما آیا این عادی است که خانمی تمام انگشتانش ، در یک دستش نباشد؟

۷- کشـاورزی ۱۰۱ تا گوسفند داشت. همه به جز ۹ تای آن ها مردند. او حالا چند تا گوسفند دارد؟

۸ - سارا به یک نفر ۵ هزار تومان قرض داد. سارا خواهر کسی است که قرض کرده اسـت. اما کسـی که قرض گرفته خواهر سارا نیسـت. چه طور این ممکن است؟

پاسخ‌ها

۱- خرس سـفید و خرس قطبی بوده چون تنها در قطب شمال است که تمام جهتها رو به جنوب خواهد بود.

۲- دوتا ، چون فقط دو تا سیب برداشته!

۳- نتیجه همه مسـابقات در لحطه شروع ، صفر – صفر است!

۴- چـون تعداد مردم چین خیلی بیشـتر از تعداد مردم ژاپن استریال پس مقدار برنجی که مصرف می کنند بیشتر خواهد بود!

۵- سینا اول از همه یکی از کبریت ها را روشن می کند!

۶- البته که عادی اسـت، چون ۱۰ تا انگشت در دو دست است نه یک دست!

۷- ۹ تا!

۸- او برادر سارا است!

شاپره
ضمیمه روزنامه ۲۵۲۳
پنجشنبه ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۴
شماره ۱۷۳

آنفلانزا را بشناسیم

چه چیز سبب آنفلانزا می شود؟ آنفولانزا بیماری عفونی دستگاه تنفس است که به سرعت از فردی به فرد دیگر منتقل می شود. این بیماری در افراد معمولا به صورت اپیدمی (همه گیر) مشاهده می شود. یعنی در یک منطقه ی به خصوص یعداد زیادی از افراد به بیماری مبتلا می شوند. آیا می دانید علت ایجاد بیماری چیست؟

آنفولانزا توسط سه گروه ویروسی A,B,C ایجاد می شود، که نوع A دارای اهمیت بیشتری می باشد. بیماری آنفولانزا در تمام گروه های سنی مشاهده می شود و انسان در تمام عمر نسبت به این بیماری حساس است. معمولا بیماری در ماه های سرد سال بیشتر دیده می شود.

ویروس آنفولانزا در مرحله اول نواحی فوقانی دستگاه تنفس را مورد حمله قرار می دهد و در نواحی بینی و گلو جایگزین می شود و سبب ایجاد عطسه و سرفه می شود. بنابراین عفونت به راحتی توسط عطسه یا سرفه از فردی به فرد دیگر منتقل می شود و علایم بیماری به صورت تب، لرز، سرفه های خشک، درد عضلانی، گرفتگی بدن، بی اشتهایی و در مواردی سوزش گلو و بینی دیده می شود. در اغلب موارد بیماری از سه روز تا یک هفته ادامه می یابد و بعد از آن بهبودی ایجاد می شود. ولی در مواردی که ویروس به ریه ها رفته و عفونت ثانویه از قبیل ذات الریه تولید می کند، بیماری شدیدتر بوده و در مواردی منجر به فوت بیمار می شود که البته بسیار نادر است و بیشتر در افراد مبتلا به آسم یا افرادی که دارای ناراحتی قلبی هستند دیده می شود.

تهیه واکسن برای این بیماری به علت وجود انواع مختلف ویروس های تولید کننده

بیماری مشکل است و اگر خطری در زمینه ایجاد یک اپیدمی وجود داشته باشد، واکسن بر علیه نوع به خصوص آنفولانزا آماده می شود. واکسن برای افرادی که مستعد هستند یعنی مبتلایان به آسم یا ناراحتی های قلبی تجویز می شود، ولی برای افراد معمولی استفاده نمی شود. زیرا معمولا بیماری به شکل شدید ایجاد نمی شود.

چه تفاوتی بین سرماخوردگی و آنفولانزا وجود دارد؟ آنفولانزا و سرماخوردگی هر دو بیماری های شایعی هستند که هر دو ویروس های عفونی واگیردار دستگاه تنفسی هستند. علائم هر دو بیماری می تواند مشابه باشد ولی آنفولانزا بسیار بدتر است. آنفولانزا باعث تب، بدن درد، سرفه خشک، گلودرد، خلط گلو یا خشکی گلو شود و احتمالا فرد بیشتر احساس خستگی می کند و کمتر گرسنه می شود.

۳ یا ۴ روز اول فرد دچار سختترین علایم آنفولانزا است و ۱ تا ۲ هفته ممکن است طول بکشد تا فرد به طور کامل بهبود یابد.

سرماخوردگی با احتقان، گلو درد و عطسه همراه است. سرماخوردگی و آنفولانزا هر دو سرفه، سردرد و ناراحتی در قفسه سینه را به همراه دارند.

نشانه های آنفولانزا به طور ناگهانی ظهور می کنند ولی معمولا عوارض ناشی از سرماخوردگی نسبتا جزیی است. در یک مورد شدید، آنفولانزا می تواند به یک بیماری تهدید کننده حیات مانند ذات الریه منجر می شود.

رنگ آمیزی

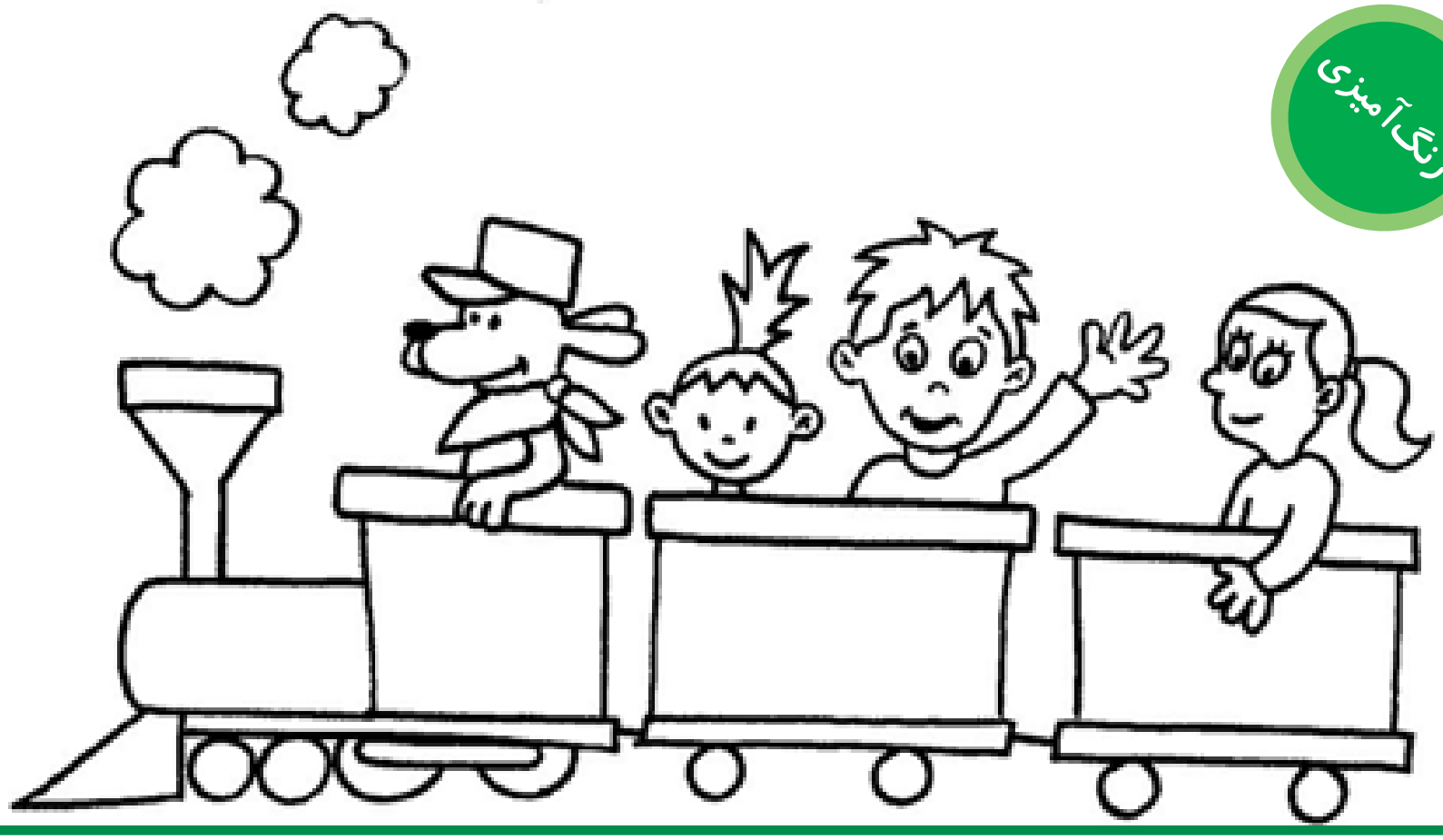

شماره ۱۷۳
ضمیمه روزنامه ۲۵۳۲۵
پنجشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۹۴
شاپره

داستان

فقط حیف که...!!!

مادر، سیم تلویزیون را از پریز کشید و یک بغل کتاب ریخت روی پلی استشنم و داد زد:«بسه دیگه!... چقدر می شینی پای تلویزیون و پلی استشن بازی می کنی بچه؟!...کور شدی!...لااقل پاشو چند تا کتاب بخون!»

«اااا...چیکار کردین؟! اینهمه زحمت کشیدم برسم به مرحلهٔ آخرش،اونوقت شما!!!...لااقل می گذاشتید بازی تمام می شد،بعد...»

با چشم های دریده توی صورتم آمد و گفت:«گوشم از این حرفا پره!...گیریم این بازیو هم بردی!...بعدش چی؟...می ری دنبال یه بازیه دیگه!...قرارمون چی بود؟!...»

«بله یادمه!...اما مادر جون،این سی دی امانته؛ باید تا فردا برگردونمش!...خواهش می کنم!... مادر جون !!!»

مادر بی اعتنا به حرفهایم، پلی استشنم را زد زیر بغلش و از اتاقم رفت بیرون. اصرار بی فایده بود؛ وقتی می گفت نه،محال بود از حرفش برگردد. حسابی کفرم در آمده بود. از حرصم تمام کتابها را پاره کردم و ریختم وسط اتاق. مانده بودم جواب میناوند را چه بدهم. میناوند،همکلاسیم، بازی را پنج ساعته تمام کرده بود و به مرحلهٔ آخر رسیده بود. توی کلاس کسی نتوانسته بود کمتر از دو روز به مرحلهٔ آخر برسد. می خواستم هر طورشده رکورد میناوند را بشکنم.اما حالا...»

تا چشم مادر به کتابهای پاره شده افتاد، ابروهایش بهم گره خورد و چشمهایش از حدقه بیرون زد. با صدای بلند گفت:«اینجا چه خبره؟...اینارو چرا اینجوری کردی؟!...»

خم شد.نگاهی به برگه های پاره شده انداخت و آنها را از روی زمین جمع کرد. لب هایش را گزید وبا لحن کشداری گفت:«به من لج می کنی؟...اصلا" حالا که اینطور شد تا تعطیلات تابستان،از پلی استشن خبری نیست!»

«چی؟...یعنی تا شش ماهه دیگه؟!...همش تقصیر خودتون بود!...اگه بازیمو خراب نمی کردین منم عصبانی نمی شدم و...» مادرحرفم را قطع کرد و گفت:«یا اینا رو مثل روز اولش می کنی یا از پلی پشت گوشتو دیدی پلی استشنتم می بینی!»

مادر از اتاق بیرون رفت و محکم در را پشت سرش بست. مشتم را محکم به دیوار زدم و گریه کردم.صدای در را که شنیدم، دویدم کنارپنجره.مادر داشت برای خرید بیرون می رفت.

کنار کتابها نشستم. سعی کردم برگه های پاره شده را طوری که معلوم نشود پاره شده اند، سرجایشان بچسبانم.هرکاری کردم،نشد. بعضی از برگه ها بدجور پاره شده بودند.

با خود گفتم:«اگه پولای قلکمو برای خریدن پلی استشن خرج نکرده بودم،می رفتم و جفت اونا رومی خریدم» نگاهی به قیمت پشت آنها انداختم.هرجلدش بیست هزارتومان بود. شش جلدش می شد صدو بیست هزار تومان. هیچکدام از دوستانم اینهمه پول نداشتند تا به من قرض دهند.

فکری به خاطرم رسید.چند برگهٔ سفید به اندازهٔ برگه های کتاب ها بریدم. برگه های پاره شده را خوش خط باز نویسی کردم؛عکس های برگه ها را بریدم و کنار نوشتها هایم چسباندم، درست مثل صفحه های پاره شده. مطالب جالب و خواندنی درباره زندگی ماهیها،انواع حشرات،اعضای داخلی بدن، نوشتن برنامه های سادهٔ نرم افزارها و...

باورم نمی شد،توی این شش ماه که پدر این شش جلد دایرهٔ المعارف را از نمایشگاه برایم خریده بود، فرصت نکرده بودم لایشان را باز کنم و نگاهی به عکسهایشان بیندازم، آنهم چه عکس های زیبایی!

وقتی به خود آمدم،مادر مقابلم نشسته بود و با لبخند مرا تماشا می کرد. پلی استیشن را به من داد و گفت:«هیچ فکر نمی کردم یکساعته،شش جلد کتابو بخونی!»

دست مادر را پس زدم و گفتم:«حتما" بخونیدشون، خیلی جالبن!...فقط حیف که زودتر نخوندمشون!!!»

«لیلا صادق محمدی»

آموزش نقاشی

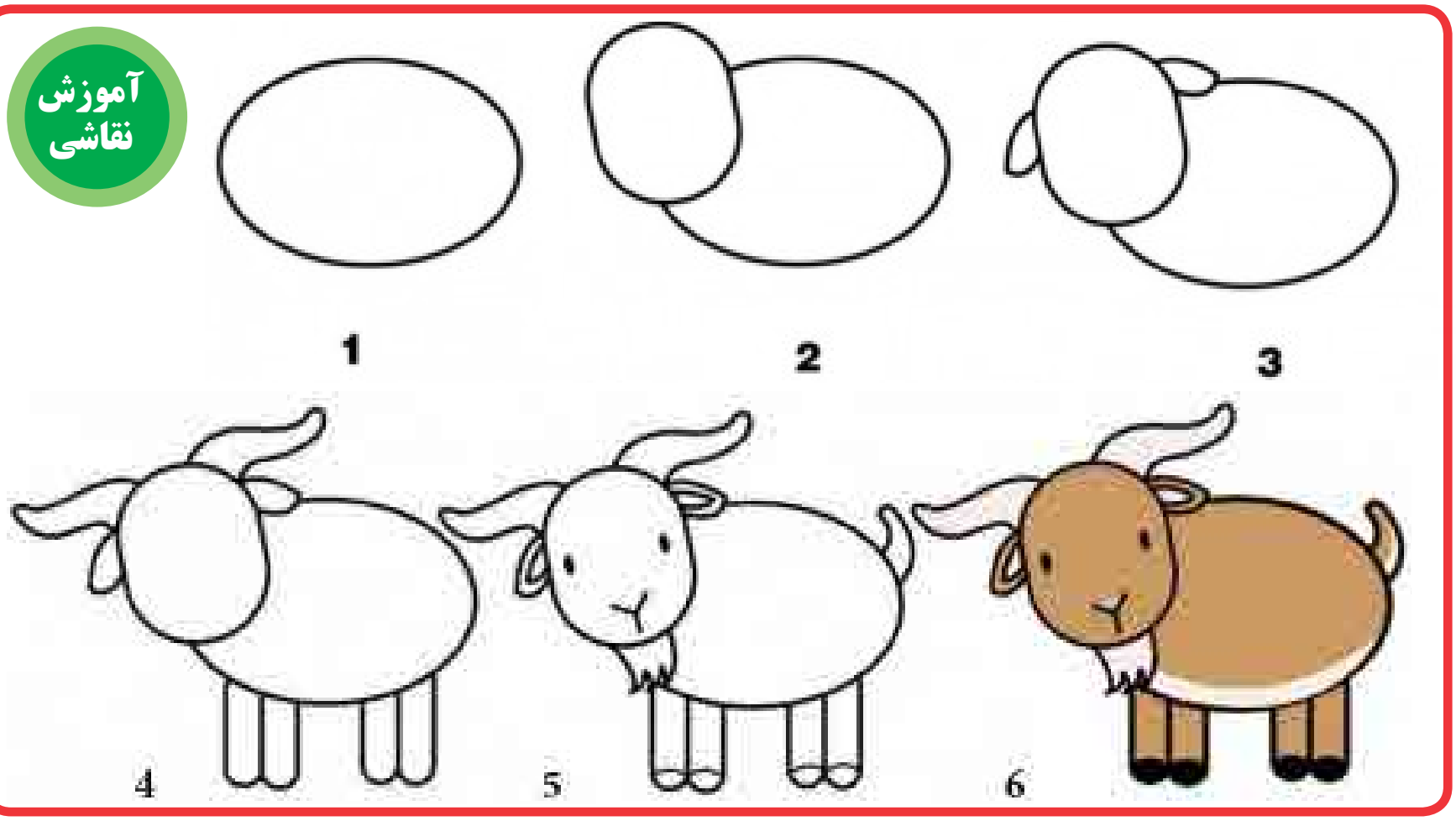

شماره ۱۷۳
ضمیمه روزنامه ۲۵۳۲۵
پنجشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۹۴

برف بازی حس زیبای کودکانه، با خطرات فراوان

برف بازی حس زیبای کودکی، بازی ساده، زیبا و پر از هیجان را به همراه دارد.

گوله برف بازی، تیوپ بازی و آدم برفی درست کردم با وجود سرمای زیاد لذت دیگری برای ما دارد.

فصل زمستان که می‌رسد، درختان جامه زیبای سفید بر تن می‌پوشند و با بارش برف همه جا رنگ زیبای سفید را می‌گیرد، همه به فکر درست کردن آدم برفی هستند و تا زمانی که اشعه خورشید به آن نتابد، این آدم برفی‌ها بدون هیچ حرکتی در سر جای خود می‌مانند. چند روز پیش که برف سنگین و زیبایی زمین را سفید پوش کرده بود و همه مدرسه هم تعطیل شدند با خانواده به پیست اسکی رفتم. تصور این را نداشتم که این همه جمعیت در این روز بسیار سرد در این محل برای برف بازی حاضر شوند، اما وقتی به آنجا رسیدم، بیش از صدها نفر از خانواده‌ها در آنجا برای بازی پر از هیجان برف بازی مستقر شده بودند. برخی از خانواده‌ها با پرتاب گلوله‌های برفی به طرف همدیگر، بچه‌ها با سر خوردن روی برف و نوجوانان و جوانان هم با نشستن بر روی انواع تیوپ‌های خودرو از این روزهای به یاد ماندنی سرد زمستان استفاده کردند.

اما گاهی در این لحظات شاد، خاطرات بدی به جا می‌ماند و یک عمر کودک، جوان، پدر و مادر را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شکستگی دست و پاها و آسیب دیدگی کودکان و نوجوانان در این بازیها می‌تواند فصل زمستان که زیبایی‌های فراوانی دارد را برای یک خانواده تلخ کند. جوانان و حتی کودکان از نقاط بالایی بر تیوپ‌ها سوار شده و لیز می‌خوردند که با برخورد کردن این تیوپ با یک مانع به شدت از روی آنها پرت می‌شدند که همین رنجش در مواقعی مانع ادامه بازی آنها می‌شد. به نظرم رسید اگر متولیان شهری برنامه‌ای شاد برای جوانان، نوجوانان و کودکان در این فصل داشته باشند بسیار بهتر خواهد بود.

برنامه‌هایی چون ساخت آدم برفی، ساخت دیوار یخی و ... علاوه بر اینکه یک روز خانواده ها را پر می‌کند از بوجود آمدن خسارت جانی هم جلوگیری خواهد کرد.

امیدواریم با رعایت نکات ایمنی، فصل زمستانی بدون صدمه و آسیب برای شهروندان همدانی رقم بخورد و آنها بتوانند با خاطرات خوشی از زیبایی‌های این فصل استفاده کنند.

لطیفه

غضنفر می ره رستوران می گه: جوجه دارین؟
گارسون:آره
می گه: دونش بدین نمیره!

حیف نون می ره هتل. صبح روز اول می ره توی رستوران هتل صبحانه بخوره می بینه روی تابلو نوشته: از ساعت ۷ الی ۱۱ صبحانه... از ساعت ۱۱ الی ۵ ناهار و از ساعت ۵ الی ۱۱ شب شام سرو می شود...
پیش خودش می گه: پس من کی وقت کنم برم شهر رو ببینم؟

معلم: نام پدرت چیست؟
دانش آموز: پدرم نام های مختلفی دارد. من به او می گویم بابا، مادرم می گوید پدر بچه ها، نوکرمان می گوید آقا و بقال محلمان می گوید بدحساب!

اولی: من هر وقت چیزی در کله ام فرو رود، دیگر بیرون نمی آید و فراموش نمی کنم.
دومی: پس چرا پولی را که از من قرض گرفتی، یادت رفته و پس ندادی؟
اولی: برای این که پول در جیبم فرو رفت نه در کله ام!